

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بَلِّغِ الْعُلَىٰ بِكَمَا لِيَهُ كَشَفَ الدُّجَىٰ بِجَمَالِهِ

حَسُنْتَ جَمِيعَ خِصَا لِهَصلُوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

(سعدی)

با استقبال از خورشید زمین

یا میلاد حضرت محمد (ص)

آنچه به عنوان نعتیه درین منظومه سروده شده است هرگز نمیتواند گوشه ای اندکی از جایگاه اصلی مقام معظم پیامبر (ص) را که برای همه بشریت در همه دوره ها به عنوان پیامبر رحمت و نجات خطاب شده اند باز گو کند اما این چکیده لا اقل جایگاه و منزلت امت محمدی (ص) را در گذشته و حال مختصراً بیان خواهد کرد.

حمد خدا را بزبان یاد کن
خاطرت از درد نهان شاد کن

آنکه به آبنای بشر جود کرد
از عدمش خلق ورا، بود کرد

بعد و جودش بروی زمین
تاج کرامت به سرش هم قرین

امر خدا بهر ملائک فرود
تا بنمایند، بآدم سجود

آنچه شده خلق بروی زمین
تا که بر دسود از او این چنین

عقل و خرد داد برایش همی
مثل چراغی سر راهش همی

شمس و قمر بر و بحرا ایجاد کرد
روز و شب و خشک و تر ایجاد کرد

ارض و سما و فلک و نجم را
جمله باین وسعت و این حجم را

نعمت خود را، بوی اتمام کرد
دین پسندید او، اسلام کرد

تا که به نظم آوردش زندگی
و ارهد از قید و پرا کندگی

در همه ادوار پیا مبر به آن
کرد روان او به کتاب و بیان

تا که به توحید شود آشنا
از بت و طاغوت شود، او رها

بندهء الله بشود در جهان
و ارهد از کفر و ستم بی امان

تا ننماید به کسی بندگی
دور شود از ذلت و شرمندگی

بعد زمانهای بشر در زمین
گشت جدا از ره توحید و دین

شرک و بتان رونق بازاریافت
ظلم کسان عرصهء، بسیار یافت

جهل و خرافه همه جا چیره شد
دشمنی در بین همه تیره شد

زنده بگور دختر بیچاره کرد
بهر زنان ظلم، دو صد باره کرد

آدمیت رخت به بست آنزمان
قسط و عدالت همه شد از میان

نسل بشر در جهت قهقرا
بود روان بی همه چون و چرا

بـاز خـداوند علیم ومبین
بهر رهائی بشر در زمین

بهر بشر لطف خود انعام کرد
ختم نبوت به او اتمام کرد

در شب دیجور و سیاه زمان
مهر دگر جلوه نمود در جهان

مژده خورشید ولادت رسید
تا به زمین مقدم احمد رسید

خیل ملائک همه، از آسمان
داد بشارت به همه انس و جان

منجی ابنای بشر هان! همین
رنجه قدم کرد بسوی زمین

زلزله بر روی زمین اوفتاد
لات و عزی و هبل، هین اوفتاد

کاخ کی و کسرا از آن، کسر شد
لرزه بر ایوان، همان قصر شد

شعله آن آتش آذر چو بود
گشت خموش، آنکه توگویی نبود

این همه اعجازیکه بود در عیان
حکمت بنهفته داشت در نهان

مژده ای آزادی انسان رسید
نابودی، شرک، و طغیان رسید

آنکه پیامش، زرب الخلیل
هم نسبش بود، زابن خلیل (ع)

ختم نبوت به وی اعلان کرد
نام او را ذکر به قرآن کرد

فخر رسل تاج به سرکرد آن
تا که به شد افضل پیغمبران

باز دگر دعوت توحید کرد
محو بتان از نظر و دید کرد

ظلم و ستم رفت و عدالت پیدید
صبح امید در شب ظلمت دمید

فرق عرب با عجم و دیگران
دور به شد از همه در آن زمان

کرد به پا حکم خدا در زمین
محو نمود پایهء هر ظلم و کین

بهر جهان آیت رحمت باشد
در د و جهان حضرت احمد باشد

اسوه احسن به بشرگشت آن
شارع به هر خیر و به، شرگشت آن

ساخت بنای که در عالم نبود
بهر خلائق بزمین، تا بسود

بعد سفر حضرت شاه رُسل
ماند همی، قرآن و سنت به کُل

آنهمه یاران و فسادار آن
بود روان در ره، کردار آن

شوکت اسلام به جهان چیره شد
چشم بشر روی زمین خیره شد

تا که بشر پیرو آن راه بود
صاحب عزت، و همه جاه بود

علم و صناعت و تمدن زما
بهر جهان بود، همه راهنما

حیف که امت رهء دیگر گرفت
رنج و مرارت همه از سر گرفت

آنکه زمانی به جهان بود میر
گشته به چنگال حوادث اسیر

هر طرفی می نگری بسته است
امت در بند از آن بسته است

ظلم و ستم گشته روان در زمین
خلق جهان گشته بجان در زمین

ثروت شان با زبتاراج رفت
از سرشان شوکت و هم تاج رفت

دشمن دین هر طرفی شادمان
از برنا بودی امت روان

عزم مسلمان همه جا خسته است
قلب مسلمان همه بشکسته است

تا که از راه نبی بر گشته اند
مضطرب و مضطرب و سرگشته اند

پیروی شوق و به تقلید غرب
دوست به اغیار، و بخود جنگ و حرب

گاه به دستور و به فرمان غیر
یا که به تبشیر کلیسا و دیر

امت اسلام به جـنگ و نفاق
گشته اسیر فتن و افتراق

ثروت ما ارث یتیم گشته است
عزت ما لوم لئیم گشته است

تا که بود امت اسلام بـخواب
اونتوان یافت ره ، وراهـیاب

تا که بود جهل وپرا کـندگی
قسمت امت بـود این بندگی

بود بشارت برا مت از آن
شاه رُسل خاتم پیغمبران

بعد زمن ، بر شـمائم الکتاب
هست ، همه مشکل تانرا جواب

سنت من بـعد کتاب خدا
راه هدایت بود و اقسـتدء

سنت یاران هُدا ، هم چنان
نیز بود بهر شما هر زمان

باب قیاس و خـرد و اجتهاد
زنده و مفتوح ، تا یوم الحسـاب

چهار اساس هست برا عـتلا
تا که رهـید از همه ای ابتلا

راه نجات است تو سـل به آن
بهر بشر در همه دور و زمان

هان که کنی بهر خدا بندگی !
نیست سزاوار ، تو درماندگی

سرور سردار زمین بـوده ای
تا که تودر خدمت دین بوده ای

راه خودت بار دگر باز کن
بهر حیات فصل دگر باز کن

روینما بـاز به ام الکتاب
هم به محمد (ص) و خط آنجناب

سنت یا ران همه بی چون چند
عقل و خرد را همه بر کنار بند

تا شوی از بند حوادث رها
رخت ببندد، غم بی انتها

شوکت و عزت بتو با ز آیدت
دولت و قوت بتو با ز آیدت

این نه شعار است حقیقت بدان
زنده شوی بار دگر در جهان

ختم سخن کن بزبان ای «عزیز»
روبه عمل کن تویجان ای «عزیز»

از من دل خسته درود و سلام
بهر محمد (ص) علیه السّلام

بر همه اصحاب و آل همام
جملهء دیگر مومنین ، و السّلام

والسلام وعلیکم ورحمت الله وبرکاته

محمد عزیز (عزیزى) لندن

روز جمعه - 19-02-2010

مطابق به چهارم ربیع الاول سال 1431 هجری قمری

ساعت - 16:35 عصر

hmaazizi@yahoo.co.uk
